



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۱۱/۱۸

اسحق نگار گر

حکایتی از بهارستان جامی

یکی از دوستان که حُسن ظنی نسبت به یکی از دسته های کاندید ریاست جمهوری داشت میگفت که گویا آن دسته به مردم وعده داده است که اگر مردم رای بدهند آن دسته اینبار عدالت عمر(رض) را در افغانستان پیاده خواهد کرد. من به دلیل اینکه میدانستم رهبران امروز آن نفس بی آرایش عمر(رض) را ندارند تا به اینان صولت و عظمت او را بدهد زهر خندی زدم که چندان مورد پسند آن دوست قرار نگرفت و دلیل زهر خندم را پرسید. من که ادمی از جر و بحث گریزان استم سکوت کردم و اینک با نقل حکایتی از بهارستان حضرت جامی بدان دوست پاسخ میدهم. حکایت عمر(رض) در وقت خلافت خود در مدینه منوره دیواری گل میکرد یهودی پیش او تظلم کرد که حاکم بصره به صد هزار درم از من متاعی خریده است و در ادای ثمن(قیمت) آن تعطل میکند. فرمود که کاغذ پاره ای داری؟ گفت نی؛ سفالی برداشت و بر آنجا نوشت که شکایت کنندگان از تو بی حسابند و شکرگزاران نایاب. از موجبات شکایت بپرهیز یا از مسند حکومت برخیز. و در آخر نوشت که کتبه عمر بن الخطاب. نه بر آن مهوری زد و نه بر آن طغرای رقم کرد اما چندان صولت عدالت و هیبت سیاست از وی در خاطرها نشسته بود که چون یهودی آن سفال را به حاکم بصره داد و وی سوار بود از اسب فرود آمد و زمین ببوسید و وجه یهودی را تمام ادا کرد و وی سوار ایستاده بود. قطعه:

گشَد از دست گستاخان ذلیلی
خورد از روبهان لنگ سلی

چو نبود شاه را عز و سیاست
چو ریزد شیر را دندان و ناخن

(بهارستان جامی روضه سوم ص ۴۲ و ۴۳)

آری عمر(رض) نفسی الوده نداشت و به همین دلیل صولت و عظمتی داشت که دست ظلم را کوتاه کرده بود و آنکه میخواهد عدالت او را در جامعه امروزی پیاده کند نُحُست باید نفس بی الایش او را داشته باشد که آن نفس بی آرایش بیه اوصولت و عظمت عمر(رض) را بدهد و این کار از رهبران امروزی که مجبورند و اسیر دامهای قدرت و واسطه ساخته نیست و اگر کسی این ادعا را میکنند تنها بر ریش مردم که پیش از مردم بر ریش خویش میخندند.

نگارگر ۱۶ نومبر ۲۰۱۹ برمنگهم